

۳

مراحل عمده تاریخ بلشویزم

سال های تدارک انقلاب (۱۹۰۳-۱۹۰۵). همه جا نزدیکی طوفان عظیمی احساس می گردد. همه ی طبقات در جنبش و تدارکند. مطبوعات مهاجرین در خارج تمام مسائل اساسی انقلاب را از لحاظ تئوریک مطرح می سازند. نمایندگان سه طبقه ی اساسی و سه جریان سیاسی عمده، یعنی جریان بورژوا- لیبرال. جریان خرده بورژوا- دموکراتیک (تحت عنوان جریان «سوسیال دموکراتیک» و جریان «سوسیال رولوسیونر») و جریان پرولتری انقلابی، ضمن مبارزه ی بسیار شدیدی بر سر نظریات برنامه ای و تاکتیکی مبارزه ی آشکار آینده ی بین طبقات را پیش بینی کرده و آن را تدارک می بینند. همه ی مسائلی را، که مبارزه ی مسلحانه ی توده ها در سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و در سال های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ بر سر آن ها انجام می گرفت می توان (و باید) در حالت جنینی آن در مطبوعات آن زمان یافت. و اما بین این سه خط مشی عمده هر قدر بخواهید صورت بندی های بینابینی، انتقالی و نیمه کاره هم وجود دارد. به عبارت صحیح تر: در جریان مبارزه ی بین ارگان های مطبوعات احزاب، فراکسیون ها و گروه ها آن خط مشی های مسلکی- سیاسی، که واقعاً طبقاتی هستند، متبلور می کردند و طبقات سلاح مسلکی- سیاسی مورد لزوم خود را برای نبردهای آینده حدادی می کنند.

سال های انقلاب (۱۹۰۵-۱۹۰۷). تمام طبقات آشکارا به میدان می آیند. همه ی نظریات برنامه ای و تاکتیکی در جریان عمل توده ها واریسی می گردد. حدث و دامنه مبارزه ی اعتصابی در جهان سابقه نداشته است. اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به قیام بدل می گردد. مناسبات بین پرولتاریای

رهبری کننده و دهقانان رهبری شونده ی متزلزل و مردد عملاً مورد واریسی قرار می گیرد. شکل سازمانی شوروی ضمن تکامل خود به خودی مبارزه پدید می آید. مباحثات آن زمان در باره ی اهمیت شوراها مبارزه ی عظیم سال های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ را پیش بینی می کند. تغییر و تبدیل شکل های مبارزه ی پارلمانی و غیرپارلمانی، تعویض تاکتیک بایکوت پارلمانتاریسم با تاکتیک شرکت در پارلمانتاریزم، تغییر و تبدیل شکل های علنی و غیرعلنی مبارزه و نیز مناسبات متقابل و روابط این شکل ها- همه ی این ها از لحاظ مضمون خود غناء شگفت انگیزی دارند. هر ماه این دوران، از لحاظ آموختن اصول علم سیاست خواه به توده ها و خواه به رهبرانشان، چه به طبقات و چه به احزاب برابر است با یک سال تکامل «صلح آمیز» در شرایط «مشروطیت». بدون «رپتیسویون ژنرال» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ محال بود.

سال های ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰). تزاریسم پیروز شد. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون در هم شکسته شدند. انحطاط، فساد اخلاق، انشعاب، تفرقه، ارتداد و پورنوگرافی جایگزین سیاست گردید. کشش به سوی ایده آلیسم فلسفی شدت می یابد: عرفان پرده ای برای پوشش روحیات ضدانقلابی می گردد. ولی در عین حال همین شکست بزرگ به احزاب انقلابی و طبقه ی انقلابی درس حقیقی و سودمندترین درس ها، یعنی درس دیالکتیک تاریخی، درس استنباط و توانایی و فن مبارزه سیاسی را یاد می دهد. دوستان در روزهای بدبختی شناخته می شوند. ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند.

تزاریسم فاتح مجبور شد بقایای زندگی ما قبل بورژوائی و پاتریارکال را در روسیه به سرعت معدوم سازد. تکامل بورژوائی روسیه با سرعت شگرفی به پیش گام بر می دارد. پندارهای غیرطبقاتی و ما فوق طبقاتی، پندارهای مربوط به امکان اجتناب از سرمایه داری به کلی باطل می شوند. مبارزه ی طبقاتی شکل به کلی تازه و به طریق اولی روشن تری به خود می گیرد.

احزاب انقلابی باید معلومات خود را تکمیل کنند. آن‌ها طرز تعرض را آموختند. حالا می‌بایست بدین نکته پی ببرند که این علم باید با علم دیگری تکمیل گردد و آن این‌که چگونه باید صحیح‌تر عقب‌نشینی کرد. می‌بایست بدین نکته پی برده شود. و طبقه‌ی انقلابی با تجربه تلخ خود بدین نکته پی می‌برد- که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح نمی‌توان پیروز گردید. بین تمام احزاب شکست خورده اپوزیسیون و انقلابی، بلشویک‌ها از همه منظم‌تر عقب‌نشینی کردند و تلفات وارده به «ارتش» آن‌ها از همه کمتر بود. هسته‌ی این ارتش به حد اکثر حفظ گردید، انشعاب در بین آن‌ها (از لحاظ عمق و علاج ناپذیری) از همه کمتر بود، ضعف روحی آنان از همه کمتر و توانایی آن‌ها برای این‌که فعالیت خود را با دامنه‌ای به حد اکثر وسیع و به نحوی صحیح و مجدانه تجدید نمایند از همه بیشتر بود. و علت این‌که بلشویک‌ها بدین نتیجه نائل آمدند فقط آن بود که انقلابیون عبارت‌پردازی را که نمی‌خواستند به این نکته پی ببرند که باید عقب‌نشینی کرد، باید طرز عقب‌نشینی را بلد بود و باید حتماً شیوه کارعلنی در ارتجاعی‌ترین پارلمان‌ها، در ارتجاعی‌ترین سازمان‌های اتحادیه‌ای کنوپراتیوی، سازمان‌های بیمه و غیره آموخت، بی‌رحمانه افشا و اخراج کردند.

سال‌های اعتلا (۱۹۱۰-۱۹۱۴). ابتدا اعتلا با کندی تصور ناپذیری انجام می‌گرفت. سپس بعد از حوادث لنا در سال ۱۹۱۲^۱ تا اندازه‌ای سریع‌تر شد. بلشویک‌ها با رفع دشواری‌های ناشنوده‌ای منشویک‌ها را، که پس از سال ۱۹۰۵ دیگر تمام بورژوازی به بهترین وجهی به نقش آن‌ها به عنوان عمال بورژوازی در جنبش کارگری پی برده بود و به همین جهت هم به هزاران عنوان از آن‌ها بر ضد بلشویک‌ها پشتیبانی می‌کرد، از صفوف خود طرد نمودند. ولی اگر بلشویک‌ها تاکتیک صحیحی به کار نمی‌بردند یعنی کار غیرعلنی را با استفاده‌ی حتمی از

^۱ - منظور تیراندازی نیروهای ارتش تزاری به سوی کارگران معدن طلای لنا (سیبری) در آوریل سال ۱۹۱۲ است.

«امکانات علنی» توأم نمی ساختند هرگز به چنین نتیجه ای نائل نمی آمدند. بلشویک ها در مجلس پس ارتجاعی دوما رهبری تمام زمره ی کارگری را به دست خود می گرفتند.

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۷). پارلمانتاریسم علنی، با وجود جنبه ی منتها درجه ارتجاعی «پارلمان»، سودمندترین خدمت را به حزب پرولتاریای انقلابی، یعنی بلشویک ها، می نماید. نمایندگان بلشویک به سبیری تبعید می گردند. در مطبوعات مهاجرین ما تمام سایه روشن های نظریات مربوط به سوسیال امپریالیزم، سوسیال شونیزم، سوسیال پاتریوتیزم، انترناسیونالیزم پیگیر و ناپیگیر، پاسیفیزم و نفی انقلابی پندارهای پاسیفیستی کاملاً انعکاس می یابند. ابلهان دانشمند و خاله زنک های انترناسیونال دوم، یعنی کسانی که در مورد فراوانی «فراکسیون» در سوسیالیزم روس و شدت مبارزه در بین آن ها با تحقیر و تفرعن روی ترش می کردند، هنگامی که جنگ امکان «فعالیت علنی» تعریفی آن ها را در همه ی کشورهای پیشرو از آنان بازستاند، نتوانستند، موجبات تبادل حتی تقریباً آزادانه (غیرعلنی) نظریات و تنظیم آزادانه (غیرعلنی) نظریات صحیح را آن طور فراهم سازند که انقلابیون روس در سوئیس و در یک سلسله از کشورهای دیگر فراهم ساختند. و به همین جهت بود که سوسیال پاتریوت های علنی و «کائوتسکیست ها» ی کلیه کشورها بدترین خانین نسبت به پرولتاریا از کار در آمدند. و اما یکی از علل اساسی این امر که بلشویزم توانست در سال های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ پیروز گردد آن است که بلشویزم از همان پایان سال ۱۹۱۴ پلیدی، رذالت و فرومایگی سوسیال شونیزم و «کائوتسکیزم» را (که لونگتیزم^۲ در فرانسه و عقاید سران حزب مستقل

^۲ - لونگتیزم- یک جریان سانتریستی در درون حزب سوسیالیست فرانسه بود، که توسط ژان لونگه رهبری می شد.

لونگتیکست ها در دوران نخستین جنگ جهانی خط مشی سوسیال- پاسیفیستی داشتند. بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه لونگتیکست ها در گفتار خود را طرفدار

کارگر^۲ و فابیان ها^۳ در انگلستان و توراتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی امان افشا می ساخت و توده ها هم بعدها از روی تجربه ی شخصی خود بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک ها یقین حاصل می نمودند.

دیکتاتوری پرولتاریا اعلام کردند ولی در کردار دشمن وی مانند آن ها سیاست آشتی کردن با سوسیال شونیست ها را ادامه دادند و از صلح غارت گرانه ی ورسا پشتیبانی نمودند. در دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگتیست ها به اتفاق رفرمیست های آشکار از حزب انشعاب کردند و به اصطلاح انترناسیونال دو و نیم ملحق شدند و بعد از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم باز گشتند.

۳- حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party) در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. چمس کایر-هاردی، ر. ماکدونالد و عده ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر «مستقل از سوسیالیزم و وابسته به لیبرالیزم بود.» (لنین).

۴- فابین ها- اعضاء سازمان رفرمیستی و اپورتونیستی «جمعیت فابین ها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابی کونتاتور («کند کار») موسوم بود که به داشتن تاکتیک انتظار و استتکاف از نبردهای قطعی مشهور بود، فابین ها پرولتاریا را از مبارزه ی طبقاتی منصرف می نمودند و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیزم را از طریق اجرای رفرم های جزئی موعظه می نمودند.

انگلس در نامه مورخه ۱۸ ژانویه سال ۱۸۹۳ به زورگه مشخصات فابین ها را ذکر کرده است. لنین در کلیات آثار خود مکرر مشخصات فابین ها را خاطر نشان ساخته است. رجوع شود به اثر وی تحت عنوان: «مقدمه ای برای ترجمه روسی کتاب: «نامه های ای، ف. بکر، ای. دیسگن، ف. انگلس، ک. مارکس و غیره و نامه به ف. آ. زورگه و دیگران» و «برنامه ی ارضی سوسیال دموکراسی در انقلاب روس»، «پاسیفیزم انگلیسی و بی مهری انگلیسی نسبت به تئوری» و غیره.

دومین انقلاب در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷). فرتونی و فرسودگی تصورناپذیر تزاریزم نیروی تخریبی شگرفی را بر ضد خود وی به وجود آورد (به کمک ضربات و سنگینی بار جنگ مشقت بار). طی چند روز روسیه به یک جمهوری بورژوا-دموکراتیک تبدیل گردید که در شرایط جنگ از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. پیشوایان احزاب اپوزیسیون و انقلابی - همان گونه که در جمهوری های «قویاً پالماری» مرسوم است- به تشکیل دولت پرداختند و ضمناً داشتن عنوان پیشوایی حزب اپوزیسیون در پارلمان، ولو ارتجاع ترین پارلمان ها هم باشد، ایفای نقش آتی این پیشوایی را در انقلاب تسهیل می نمود.

منشویک ها و «سوسیالیست رولوسیونرها» در جریان چند هفته تمام اطوار و حرکات، استدلال ها و سفسطه های قهرمانان اروپایی انترناسیونال دوم و مینیستریالیست ها و سایر دون فطرتان اپورتونیست را فرا گرفتند. تمام آن چه که ما اکنون در باره ی شیدمان ها و نوسکه ها، کائوتسکی و هیلفردینگ، رنر و اوسترلیتس، اتوبانور و فریتس آدر، توراتی و لونگه، فابیان ها و سران حزب مستقل کارگر انگلستان می خوانیم، همه به نظر ما تکرار خسته کننده یا بر گردان یک نغمه ی آشنا و قدیمی می آید (و در حقیقت هم چنین است). همه این ها را منشویک ها به ما نشان داده اند. تاریخ مزاحی کرد و اپورتونیست های یک کشور عقب مانده را وادار نمود بر اپورتونیست های یک سلسله از کشورهای پیشرو سبقت جویند.

اگر تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگی شدند و در مسأله مربوط به اهمیت و نقش شوراها و حکومت شوروی رسوائی به بار آوردند، اگر پیشوایان سه حزب بسیار مهمی که اکنون از انترناسیونال دوم خارج شده اند (یعنی حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان^۰ حزب لونگتیست ها در فرانسه و حزب مستقل کارگر در

^۰ - حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان- حزب سانتربستی است که در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود.

انگلستان) به نحو بسیار «مشعشعی» رسوائی به بار آوردند و در مورد این مسأله دچار گمراهی شدند، اگر همه ی آن ها بنده ی خرافات دموکراسی خرده بورژوائی از آب در آمدند (کاملاً همانند خرده بورژواهای سال ۱۸۴۸ که خود را «سوسیال دموکرات» می خواندند)، همه ی این ها را ما قبلاً در مورد منشویک ها مشاهده کرده بودیم. تاریخ این مزاج را کرد که شوراها در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند و در فوریه - اکتبر سال ۱۹۱۷ منشویک ها، که به علت عدم توانائی خود در درک نقش و اهمیت شوراها به ورشکستگی دچار شده بودند، در آن ها تقلب کردند، و اکنون اندیشه ی حکومت شوروی در سراسر جهان پدید آمده و با سرعت بی مانندی در بین پرولتاریای تمام کشورها اشاعه می یابد و ضمناً قهرمانان قدیمی انترناسیونال دوم هم، در نتیجه ی عدم توانائی خود در درک نقش و اهمیت شوراها در همه جا به همانسان دچار ورشکستگی می گردند که منشویک های ما بدان دچار گشتند، تجربه نشان داد که در برخی مسائل بسیار حیاتی انقلاب پرولتاری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش دارند که روسیه پیموده است.

بلشویک ها مبارزه ی پیروزمندانه ی خود را علیه جمهوری پارلمانی (در واقع) بورژوائی و علیه منشویک ها برخلاف نظریاتی که ما اکنون غالباً در اروپا و آمریکا بدان برخورد می نمایم، خیلی با احتیاط آغاز نمودند و تدارک این مبارزه هم به هیچ وجه کار ساده ای نبود. ما در آغاز دوران مزبور مردم را به سرنگون ساختن دولت دعوت نمی کردیم، بلکه توضیح می دادیم که بدون تغییرات مقدماتی در ترکیب اعضاء و در روحیات شوراها، سرنگون ساختن دولت ممکن نیست. ما پارلمان

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره ی حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال در این حزب انشعاب روی داد. قسمت عمده ی این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را به روی خود نهادند. در سال ۱۹۲۲ «مستقل ها» دوباره داخل حزب سوسیال دموکرات آلمان شدند.

بورژوائی، یعنی مجلس مؤسسان را، تحریم نمی کردیم، بلکه می گفتیم و از هنگام کنفرانس حزبی آوریل (۱۹۱۷) رسماً از جانب حزب اعلام داشته ایم که جمهوری بورژوائی با مجلس مؤسسان بهتر از چنین جمهوری بدون مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری دهقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هر جمهوری بورژوا دموکراتیک پارلمانی است. بدون یک چنین تدارک محتاطانه و مفصل و دوراندیشانه و دراز مدتی ما نمی توانستیم نه در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی نائل آئیم و نه این پیروزی را حفظ نماییم.